

طفل هوس !

خزان عمر ز پی خنده ی بهار ندارد !
که تیر بر شده از شست اعتبار ندارد !

نشاط وصل تو هستی ز چنگ ما برهاند
بریز باده که سر طاقت خمار ندارد !

به پاش دانه فیضی ز دام پر نگهت
که مرغ سینه دگر تاب انتظار ندارد !

شکست دوش تمنا به زیر حسرت دل
خدنگ خم شده دیگر سر شکار ندارد !

به پای لاله ی از کف برفته خون باریم
نگاه خسته دگر شوق لاله زار ندارد !

بیار ابر عنایت، صفای سینه ببخش
که جام زندگی ما بجز غبار ندارد !

به جوی جبر زمان چون حباب درگذریم
در این سرا چه کسی « بود » پایدار ندارد !

رضا شاپوریان
سه شنبه ۲۲ مای ۱۹۹۸